افیون در می

امین، سید حسن

بلای اعتیاد به مواد مخدر از آسیب‏های جدی جامعه‏ی‏ بشری در سطح خانوادگی،ملی و بین المللی‏ست و امروز وظیفه‏ی هر انسان غیرتمند و متعهد است که در حدّ وسع‏ خویش در مبارزه با این بلای اجتماعی بکوشد،بلایی که‏ پیشینه‏ی دیرینه دارد:

از آن افیون که ساقی در می افگند حریفان را نه سر ماند و نه دستار1

این شعر حافظ اشاره‏ی آشکار است به سنّت باده‏خواران‏ که در باده‏ی خویش افیون(تریاک)می‏ریخته‏اند.دکتر خلیل خطیب رهبر در شرح ساده‏ی خود از این بیت،خیلی‏ صریح آن را چنین معنی می‏کند:«از تریاکی که ساقی برای‏ افزوده شدن نشأه و تأثیر با باده درآمیخت،ندیمان مجلس را عمامه از تارک جدا می‏شود و سر به دیوار می‏افتد»2.این‏ سنّت سیّئه(ریختن افیون در می)به قبل از حافظ می‏رسد، چنان که سعدی گوید:

عارف اندر چرخ و صوفی در سماع آورده‏ایم‏ شاهد اندر رقص و افیون در شراب افکنده‏ایم

و باز در دیوان حافظ(چاپ قدسی)آمده است:

ساقی اندر قدحم باز می گلگون کرد در می کهنه‏ی دیرینه‏ی ما افیون کرد این قدح هوش مرا جمله به یک بار ببرد این می این‏بار مرا پاک ز خود بیرون کرد

از همه‏ی این شواهد چنین آشکار است که در گذشته در ایران افیون را در شراب حل می‏کرده‏اند و می‏خورده‏اند یا به صورت حب می‏خورده‏اند و مصرف آن از طریق دود (کشیدن تریاک و شیره‏ی تریاک)تنها در دو قرن اخیر به وسیله‏ی استعمارگران در ایران رواج داده شده است.

ابن سینا(وفات 428 ق)در قانون گوید:قوی‏ترین‏ مواد مخدر،افیون است که عصاره‏ی خشخاش سیاه است و بوی آن انسان را به خواب می‏برد و هر که در معرض شرب‏ افیون قرار گیرد،دچار تنگی خلق و نفس و زردروی‏ می‏شود.3

ابو الفضل بیهقی در تاریخ بیهقی از تریاک خوردن‏ سلطان مسعود غزنوی در جنگ با طغرل در 431 ق خبرمی‏دهد که به دلیل مصرف تریاک،بر روی پیل به خواب رفت‏ و از این‏که به موقع به مقصد برسد و راه فرار را بر طغرل‏ ببندد،واماند.عین عبارت تاریخ بیهقی چنین است:«از اتفاق عجایب که نمی‏بایست که طغرل گرفتار آید،آن بود که‏ سلطان،اندک تریاکی خورده بود و خواب تمام نایافته،پس از نماز خفتن بر پیل به خواب شد و پیلبانان چون بدانستند زهره‏ نداشتند پیل را به شتاب راندن و به گام خوش خوش‏ می‏راندند و سلطان خفته بود تا نزدیک سحر و آن فرصت، ضایع شد،که اگر آن خواب نبودی،سحرگاه بر سر طغرل‏ بودی».4

شاه تهماسب یکم صفوی که خود مبتلا به اعتیاد بود در 29 سالگی شراب و افیون را ترک گفت و به سال 939 ق‏ دستور داد که تمام شراب‏خانه‏ها را بستند و تمام معجون‏هایی‏ که افیون را در شراب حل کرده بودند،از بین ببرند.5این‏ دستور کارساز نبود،چرا که چندین سال بعد یعنی در 963 ق‏ «خاقان مجددا به منع مناهی و امور نامشروع امر فرمودند،به‏ نحوی که در سر کار خاصّه‏ی شریفه‏[حرم‏سرای دربار]قریب‏ پانصد تومان تریاق فاروق و سایر معاجین که به شراب سرشته‏ بودند،به آب حلّ کردند».6

و شاه عباس بزرگ به گزارش جلال الدین منجم«به لفظ درربار فرمودند که از ملازمان،هر کس که تریاکی‏ست یا ترک تریاک کنند یا مواجب ایام گذشته را باز دهند».به‏علاوه‏ شاه عباس فرمان داد که کوکنارخانه‏ها را خراب کنند.در بازار اصفهان جار زنند که هر کس آب کوکنار بنوشد،کشته خودهد شد،بلکه حتا هرکس توتون و تنباکو مصرف کند،لب و بینی‏ او را ببرند.ولی به جای آن شرب خمر را آزاد کرد.

پس از شاه عباس،دوباره خوردن حب تریاک و نوشیدن‏ آب کوکنار بین مردم شایع شد.در عصر قاجار خوردن تریاک‏ به کشیدن آن تبدیل شد و حتا ادوارد براون انگلیسی‏ (شرق شناس معروف)هم در کرمان در 1304 ق گرفتار آن‏ شد.7

در فقه اسلامی،مسکرات نجس ذاتی‏ست،ولی از شرایط آن مایع‏بودن آن است،لذا تریاک که جامد است،شرعا نجس‏ نیست؛هرچند بسیاری از فقها به تحریم مصرف از آن فتوا داده‏اند،چنان‏که علامه حلی(وفات‏ 726 ق)می‏گوید که شرب افیون جز در موردی که عدم استعمال آن موجب‏ هلاکت شود،حرام است.8

هم‏چنین آیت الله خویی،تریاک یا هر ماده‏ی مخدر دیگری را که استفاده‏ از آن به بدن زیان برساند،حرام‏ می‏داند.9

سید محسن حکیم نیز فتوی داده‏ است که:«شراب و هر چیزی که انسان‏ را مست می‏کند،چنان‏چه به خودی خود روان(مایع)باشد،نجس است،و اگر مثل بنگ و حشیش روان نباشد،پاک‏ است،ولی خوردنش،حرام است».10

در شعر فارسی هم اشعار بسیار در مذمت افیون و کوکنار آمده است که از آن جمله چند شعر زیر در این مقال‏ به‏نظر خوانندگان می‏رسد:

1-حکیم رکنا از شاعران عصر صفوی

افیون که ظلمت بصر آمد ز دیدنش‏ عمر دوباره یافته از بریدنش‏ خشخاش اگرچه بس گل رنگین دهد ولی‏ هم‏چون دهان مار حذر کن ز چیدنش‏ خوش دایه‏یی‏ست دانه‏ی خشخاش سبز لیک‏ زهر است زهر،شیر ز پستان چکیدنش‏ تو طفل شیرخواری و خشخاش کوکنار پستان بود ولیک نباید مکیدنش‏ عمر مسیح و خضر ز افیون رود به باد خاری‏ست این و مرگ نهان در خلیدنش‏ هیچ آفریده را نکنی ظلمتش نصیب‏ ای آفریدگار بس است آفریدنش

2-استاد حسین مسرور

چیست یارب این به زهر آلوده تخم کوکنار خوشه‏ی آدم فریب و دانه‏ی مردم شکار بس جنایت‏ها در ایران زاده‏ی این مادر است‏ کاش شیرش را به پستان خشک سازد کردگار باید از این خاکدان برکند او را بیخ و بن‏ پیش از آن کز ما برآرد بیخ و بن در روزگار

3-استاد سید علینقی امین

به روزگار نفور است نام تریاکی‏ کسی نمی‏نگرد بر کلام تریاکی

4-فریدون توللی

زنده‏یاد فریدون توللی به طنزی‏ شیرین در التفاصیل گوید:

من معتقد وفور وافورم‏ من خصم کمال و غیرت و زورم‏ من طالب لغزش بشر هستم‏ من دشمن مردم سلحشورم‏ جز حقه و حیله نیست کار من‏ سوگند به حقه‏های وافورم‏ با منقل و سیخ یار و نزدیکم‏ از عقل و شعور و معرفت دورم‏ آزادم و دشمنم به آزادی‏ خفاشم و خصم پرتو نورم‏ جمعی ز سر مزاح و استهزاء خوانند همی ادیب مشهورم‏ جای قلم و دوات من باشد تریاک قلم،دوات وافورم‏ جز حربه‏ی فحش نیست در چنگم‏ جز مکر و فریب نیست مقدورم‏ بر طبع گزاف گوی من منگر زیرا که بر این گزافه مجبورم‏ گه‏گاه اگر نگارشی بینی‏ ز آن روست که جیره‏خوار و مزدورم‏ ارباب عزیز داده فرمانم‏ سالار شریف داده دستورم‏ بر سستی و ضعف من مبین زیرا در مجلس فور پر شرو شورم

و وافوریان را از حیث احوال و طبایع بر سه دسته تقسیم توان کرد:نخست آنان‏ که از ممر کسب حلال افیون کشند و بر حقه نهند و ایشان را آزاری بر کس نه.دو دیگر وافوریان‏اند خدانشناس که ادعای‏ قلم کنند و خامه به ذم همگان بیالایند و اراجیف منتشر سازند و آبروی خویش از این رهگذر بر خاک ریزند و اینان را از آن‏ بابت که هنوزشان رمق حرکت در تن‏ باقی‏ست،وافوریان متحرکه نامیده‏اند.سه‏ دیگر وافوریان بی‏رمق باشند که از پشت‏ منقل برنخیزند و رنگ آفتاب نبینند و اوقات شریف به تذکار ایام ماضی و سوانح‏ منتهی گذرانند و در عالم پندار گردش امور در ید خود گیرند و با حمایت ارتجاع خاطر نیک‏سیرتان مکدر سازند،پنداری آن‏اخگر سرخ که بر حقه‏ی فور همی‏نهند، داغی‏ست که بر دل این طایفه گذراند و آن‏ سیخ که در مشیمه‏ی دوات خود کنند نشتری‏ست که بر دیده‏ی روشن‏بینان‏ زنند و اینان را در اصطلاح دودیان ثابته‏ نامند.

شاعر فرماید:

مجنب از جا که حلاّل اموری‏ ادیبی نکته‏سنجی باشعوری‏ فروکن سیخ در سوراخ وافور بزن بر انهدام ملک فوری‏ رموز ملک و ملت در کف توست‏ وجیه المله و صدر الصدوری‏ چه باک ار پیکرت زرد و نحیف است‏ به چشم من که بهتر از بلوری‏ غلط کرد آن‏که خود بی‏دانشت خواند شکر خورد آن‏که گفت از عقل دوری‏ تو دانایی،تو بینایی،تو ماهی‏ تو رعنایی،تو زیبایی،تو حوری، تو گر وافور را چون گرز گیری‏ به میدان شجاعت لندهوری‏ دو مثقالت شود هشتاد مثقال‏ به‏دست آری دگر چوب کهوری‏ برو دریاب وافور و بزن بست‏ چه غم‏داری که ایران رفت از دست!

پی‏نوشت‏ها

(1)-دیوان حافظ،به سعی سایه،غزل 238،بیت 6.

(2)-خطیب رهبر،دکتر خلیل،دیوان غزلیات‏ حافظ،تهران،صفی علیشاه،غ 245،ص 332.

(3)-ابن سینا،قانون،ج 2،صص 220-203.

(4)-بیهقی،ابو الفضل،تاریخ بیهقی،تصحیح‏ علی اکبر فیاض،به اهتمام محمد جعفر یاحقی، دانشگاه مشهد،1383،ص 568.

(5)-سید حسن بن مرتضی حسینی استرآبادی، تاریخ سلطانی،چاپ احسان اشراقی،تهران، علمی،1366،ص 62.

(6)-امین،سید حسن،«مواد مخدر در عصر صفوی»،پروین،اردیبهشت 86،ص 16.

(7)-براون،پروفسور،ادوارد،یک سال در میان‏ ایرانیان،ترجمه‏ی ذبیح اللّه منصوری،ص 389.

(8)-علاّمه حلی،قواعد الاحکام،ج 1،ص 120.

(9)-خویی،سید ابو القاسم،منهاج الصالحین،ج 2، ص 480.

(10)-حکیم،سید محسن،توضیح المسائل،ص‏ 20.